گفت: «آن را هنگامى مرتکب شدم که از گمراهان بودم، (20) و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. (21) و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌اى نعمتى است که منّتش را بر من مى‌نهى؟» (22) فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» (23) گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است-اگر اهل یقین باشید.» (24) [فرعون‌] به کسانى که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمى‌شنوید؟» (25) [موسى دوباره‌] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.» (26) [فرعون‌] گفت: «واقعاً این پیامبرى که به سوى شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.» (27) [موسى‌] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است-اگر تعقّل کنید.» (28) [فرعون‌] گفت: «اگر خدایى غیر از من اختیار کنى قطعاً تو را از [جمله‌] زندانیان خواهم ساخت.» (29) گفت: «گر چه براى تو چیزى آشکار بیاورم؟» (30) گفت: «اگر راست مى‌گویى آن را بیاور.» (31) پس عصاى خود بیفکند و بناگاه آن اژدرى نمایان شد. (32) و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن براى تماشاگران سپید مى‌نمود. (33) [فرعون‌] به سرانى که پیرامونش بودند گفت: «واقعاً این ساحرى بسیار داناست. (34) مى‌خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأى مى‌دهید؟» (35) گفتند: «او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست، (36) تا هر ساحر ماهرى را نزد تو بیاورند.» (37) پس ساحران براى موعدِ روزى معلوم گردآورى شدند. (38) و به توده مردم گفته شد: «آیا شما هم جمع خواهید شد؟ (39)